

زمینه‌های سیاسی - اجتماعی اوج و فرود

تفکر اعتزال

علی آقانوری*

چکیده

بررسی چگونگی و عوامل تاریخی شکل‌گیری، رشد، رواج و افول تفکر اعتزال موضوع این نوشتار است. نویسنده به منظور تبیین زمینه‌های فکری، اجتماعی پیدایش معتزله و آغاز و فرجام این گروه ابتدا به گزارش دیدگاه‌های مختلف درباره پیشینه‌های فکری و اجتماعی تفکر اعتزال پرداخته و به دنبال آن دوره‌های تاریخی این گروه را بازگو می‌کند. و در انتها به چرایی افول اجتماعی، سیاسی صاحبان تفکر اعتزال می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: معتزله، اعتزال، فرقه‌ها، اقتدار، افول.

درآمد

معتزله از واژه «اعتزال» به معنای «کناره‌گیری» و «دوری جستن» گرفته شده^۱ و در کاربرد دانش فرقه‌شناسی عنوان یکی از مشهورترین مکاتب کلامی و روشهای فکری است که در نیمه نخست قرن دوم هجری توسط واصل بن عطا (م ۱۳۱ق) و در بصره بنیان نهاده شد. از این گروه با اسامی و القاب پسندیده‌ای چون «عدلیه»، «اهل العدل والتوحید» (از طرف پیروان و دوستان) و عناوین ناپسندی نظیر «وعیدیه»، «معطله»، «جهمیه» و «قدریه» (از طرف مخالفان) یاد شده است. اما اصطلاح معتزله مشهورترین نامی است که برای آنها به کار می‌رود و خود آنها نیز نوعاً از این کاربرد پرهیزی ندارند.^۲

* عضو هیئت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

گزارشگران تاریخی و به تبع آن غالب پژوهشگران، ظهور و بروز رسمی و تاریخی حرکت اعتزال را طرح اندیشه‌های جدید توسط واصل و یا دوست و همفکر دیرینه‌اش عمروبن عبید، درباره مرتکب کبیره و عدول آنها از دیدگاه‌های افراطی و تفریطی خوارج و مرجئه و جدایی (اعتزال) آنان از حلقه درس استادشان حسن بصری دانسته‌اند. با این همه، تمایز و شکل‌گیری این گروه به عنوان یک دسته مستقل و متمایز کلامی و یا فرقه‌ای^۲ را باید معلول تلاش‌های مستمر شخصیت‌ها و صاحب‌فکران هوشمند و قهرمانی دانست که در یک بستر تاریخی (و با همه فراز و نشیب‌های سیاسی، فکری) بر غنا و رشد و رواج آن افزودند و بعد از کمال فکری به شرح و تعلیم آن نیز پرداختند.

گزارش و بررسی بی‌طرفانه تاریخ و اندیشه‌های این مکتب و ارائه دیدگاه‌های متنوع کلامی، فلسفی هر یک از متفکران آنها که احیاناً به آزاداندیشان عقل‌گرا و اولین فیلسوفان جهان اسلام شهره شده‌اند، وظیفه‌ای ضروری و از بایسته‌های دانش فرقه‌شناسی است و موجب شناخت پیشینه پرنشاط تاریخ تفکر اسلامی خواهد شد. اگر چه این مهم، به ویژه در دوران معاصر، مورد اهتمام جدی پژوهشگران عرصه فرهنگ اسلامی قرار گرفته^۳ و سزایمند تقدیر است، اما رسیدن بدان با توجه به برخی از مشکلات برای چنین تحقیقی، به آسانی میسر نیست. مقاله حاضر تلاش کرده تا از میان مباحث فوق تنها به بررسی پیشینه تاریخی و مختصری از سیر تحولات سیاسی فکری این گروه بپردازد. برای آگاهی اجمالی از این مهم ابتدا به پیشینه فکری این نحله می‌پردازیم و سپس ادامه حیات آنان را در دوره‌های مختلف تاریخی پی می‌گیریم و عوامل افول و انحطاط فکری، اجتماعی این مکتب کلامی را بازگو می‌کنیم.

پیش از ورود به این مهم و به منظور ارائه تصویری اجمالی از مشکلات فرا روی، تذکر دو نکته ضروری می‌نماید.

۱. مکتب معتزله همانند دیگر مکاتب و فرق اسلامی در یک بستر تاریخی و سیر تطوری شکل گرفت و به نقطه نهایی خود رسید. آنچه امروز به عنوان دستگاه منظم کلامی و با اصول مشخص به دست ما رسیده است، نه پدیده‌ای خلق‌الساعه، که حاصل گذشت زمان و ظهور و بروز شخصیت‌های مؤسس و مروج و البته متنوع و با سلايق مختلف این دستگاه بوده است. این مهم یکی از مشکلات محققان در ارائه مجموعه‌ای نظام‌مند از عقاید هر یک از فرق می‌باشد، اما درباره معتزله با توجه به ظرفیت تکثرپذیری مکتب آنها محسوس‌تر است. از این‌رو ضروری می‌نماید که ما در ارائه تاریخ این گروه به این نکته نیز توجه داشته باشیم. البته این به این معنا نیست که نتوان برای معرفی این مکتب اصول مشترکی ارائه کرد، اما اینکه انتظار فکر و دیدگاه یکسان از طرف همه رهبران عقل‌گرا و

متکفر آنها داشته باشیم، نه تنها نامعقول بلکه ناممکن و متناقض است؛ زیرا اجتماع متفکران و خردمندان یک فکر به این معناست که آنان در اندیشه خود مقلد یکدیگرند و نه متکفر.

۲. ما در بررسی تاریخ و اندیشه معتزله با سه دسته از آثار (اعم از کهن و معاصر) روبه‌رو هستیم. الف) آثار و کتابهای کلامی و تاریخی نویسندگان و اندیشمندان خود معتزله. ب) آثار و گزارشهای مخالفان مکتب معتزله. ج) آثار و پژوهشهای نویسندگان بی‌طرف. لازمه تحقیق جامع و دقیق، ملاحظه مجموعه این کتب و استفاده از آن است. با این حال، هر یک از آنها ویژگیها و مشکلات خاص خود را دارد. هر چند لازمه بررسی بی‌طرفانه تاریخ و اندیشه‌های هر فرقه و مکتبی، استناد و توجه به آثار صاحبان اصلی آن مکتب است، اما آثار به جا مانده از معتزله، به ویژه آثار متقدمان آنها، بسیار محدودتر از آثار رقبای فکری و مذهبی آنهاست. برخی از آثار مهم آنها نظیر *شرح اصول الخمسة*، *فضل الاعتزال*، *تثبیت دلائل النبوة* و قسمتهای به جا مانده از کتاب *المغنی* و نیز کتاب *المحیط بالتکلیف* که جملگی آنها را قاضی عبدالجبار (م ۴۱۲ق) نوشته، اکنون در دسترس ماست. کتاب *الانتصار*، تألیف خیاط، و برخی از آثار جاحظ و بلخی و نیز کتاب *المعتمد فی اصول الدین*، اثر ملاحمی خوارزمی، *الکامل فی الاستقصاء*، نوشته تقی‌الدین بحرانی از عالمان معتزلی در قرن هفتم، کتاب *التوحید* ابورشید نیشابوری و برخی از آثار طبقه نگاری نیز از آثار خود معتزلیان است. *شرح نهج البلاغه*، نوشته ابن ابی‌الحدید و *تفسیر کشاف* زمخشری نیز ما را در شناخت عقاید معتزله یاری می‌دهد. با این همه، نمی‌توان برای فهم جامع و دقیق تعالیم و از آن بیشتر تاریخ تطورات فکری این گروه که بسیاری از کتب آنها در بالای حوادث سیاسی از بین رفته، به این آثار محدود و آن هم کلامی بسنده کرد. مضافاً این آثار نوعاً به همت متأخران معتزله فراهم آمده و دیدگاه کسانی است که با معتزله نخستین فاصله زیادی داشته‌اند. از این جهت ما در شناخت دیدگاههای معتزله متقدم با مشکل منبع روبه‌رو هستیم.

درباره کتابهایی که توسط مخالفان معتزله نوشته شده و نوعاً مورد استناد پژوهشگران بعدی واقع شده نیز با مشکل بیشتری روبه‌رو هستیم. البته درست است که درباره همه آنها نمی‌توان یکسان داوری کرد. به عنوان نمونه، درباره تاریخ و عقاید این مکتب باید به گزارشهای تند و تیز مخالفان سرسخت و جهت‌داری چون ملطی در کتاب *التنبیه والرد*، بغدادی در دو کتاب *الفرق بین الفرق* و *اصول الدین* و ابن حزم در کتاب *الفصل فی الملل والنحل* که در تبیین عقاید معتزله رسالت گزارشگری را فراموش کرده‌اند، به دیده تردید نگریست. اما گزارشهای نسبتاً معتدلی چون اشعری در *مقالات الاسلامیین* و شهرستانی در

الملل والنحل نیز جایی برای امیدواری باقی گذاشته است. با این حال، نمی‌توان به گزارش هیچ‌یک از مخالفان و رقیبان تفکر اعتزال که با مراتب مختلف شدت و ضعف، در پی اثبات و آب و رنگ دادن به عقاید خویش و سیاه‌نمایی اندیشه‌ها و اختلافات طرف متقابل بوده‌اند، اعتماد و اطمینان کرد.

در مجموع، مخالفان معتزله نخواستند و نتوانسته‌اند بی‌طرفی خود را به ویژه راجع به موضوعاتی که در مظان رد و انکار آنان است حفظ کنند. اینکه برخی نتیجه گرفته‌اند که استناد این دسته از ملل و نحل‌نگاران نوعاً به گزارش‌های مخالفان و دشمنان قبلی معتزله به ویژه ابن‌راوندی بوده، حداقل درباره برخی از آنها به ویژه از نوع نویسندگان اشعری مسلک آن، سخن نامربوطی نیست. از این روی، ما در بررسی تاریخ شکل‌گیری تفکر و اوج و فرود سیاسی، اجتماعی این گروه از طرف مخالفان نیز دچار مشکلات بیشتری هستیم.

۱. پیشینه تاریخی و عوامل پیدایش معتزله

ظهور و رشد و بالندگی هر یک از فرقه‌های و مکاتب اسلامی را می‌توان معلول دو دسته از عوامل عمومی و ویژه دانست. اسباب و زمینه‌های عام و کلی و عوامل آشکاری که در دسته‌بندی‌های همه فرق اسلامی تأثیر داشته‌اند، به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از:

۱. اختلاف سلاقی، افکار و روحیات مسلمانان در فهم و برداشت از تعالیم دینی.
۲. اختلاف‌پذیری متون کتاب و سنت در تفسیر و برداشت مخاطبان.
۳. تحولات و رخدادهای سیاسی و نیز نوع ادبار و اقبال حاکمان به مسائل فکری.
۴. رشد اجتماعی و فکری مسلمانان و رابطه فرهنگی و فکری با صاحبان دیگر مکاتب و ادیان.

بر واضح است که با شناخت تفصیلی هر یک از این عوامل، آگاهی ما از چگونگی و خاستگاه ظهور پیدایش معتزله عمیق‌تر خواهد شد. اما این مهم مجال دیگری می‌طلبد.^۵ برای شناخت ریشه‌های پیدایش تفکر اعتزال، باید علاوه بر آگاهی از عوامل فوق، به اسباب ویژه و پیشینه فکری آن توجه کرد.

گزارشگران معتزله را از جمله اولین کسان و گروه‌هایی می‌دانند که از اوایل قرن دوم ظاهر شدند و با طرح دیدگاه‌هایشان برای خود سازمان عقیدتی مشخصی طرح کردند. این گروه نه تنها به علم کلام و شیوه برخورد و شناخت و تفسیر آموزه‌های دینی رونقی ویژه بخشیدند، بلکه رفته رفته و در گذر زمان مکتب خویش را به مدرسه عقلی بزرگ و دارای مبانی و فلسفه ویژه‌ای تبدیل کردند، تا جایی که رهبران فکری این گروه را (البته با

طهر

سال چهارم - شماره ۱۵ - پاییز ۱۳۸۴

صرف نظر از تلاشهای صادقین (علیهما السلام) و شاگردان آنها) جزو بنیانگذاران نخستین علم کلام بر می‌شمارند.

درباره اینکه چرا صاحبان این مکتب کلامی «معتزله» نامیده شدند، دیدگاه یکسانی وجود ندارد. اختلاف و تناقض در وجه این نامگذاری (از طرف پیروان افراطی و نیز دشمنان سرسخت) به گونه‌ای است که نه تنها جمع آن ناممکن است، بلکه رد و پذیرش هر یک از آنها موجب اختلاف در تحلیل پیشینه و خاستگاه فکری این گروه نیز خواهد شد.^۶ با این همه، غالب گزارشها حکایت از این دارد که بنیان رسمی این مذهب به عنوان یک دیدگاه و دستگاه متمایز و مشخص کلامی به دست واصل بن عطا (م ۱۳۱ق) و دوست و همفکرش عمرو بن عبید (م ۱۴۴ق) نهاده شده است. اما در این مورد که سابقه تاریخی و منشأ فکری و بذره‌های نخستین دیدگاههای بنیانگذاران این گروه از چه زمانی و توسط چه افراد و گروههایی مطرح شد، دیدگاههای متفاوت و چه بسا متناقضی ارائه شده است. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به سه دیدگاه اشاره کرد:

۱. برخی از نویسندگان مسلمان و بیشتر از آن مستشرقان تلاش کرده‌اند تا با کشف و مقایسه برخی از مشابهتهای عقاید و روشهای کلامی معتزله با فلسفه لاهوتی مسیحی و فلاسفه یونان و پاره‌ای از عقاید مذهبی یهودیان، ایرانیان و حتی مکاتب هندی، ریشه مهم‌ترین دیدگاههای کلامی و تفکر معتزله را پدیده‌های وارداتی و به گونه مستقیم و یا غیرمستقیم خارج از فرهنگ اسلامی بدانند.^۷ تأکید بر عنصر اخذ و اقتباس و انتساب اندیشه‌های هر یک از فرق به عناصر اعتقادی خارج از اسلام، اگر چه منحصر به معتزله نیست، اما این پدیده به ویژه با توجه به رسالت دینی معتزله در دفاع عقلانی از تعالیم اسلام و ارتباط فرهنگی این گروه با صاحبان دیگر ادیان و مکاتب،^۸ بیشتر مورد توجه واقع شده است. به عنوان نمونه، مکدونالد می‌گوید: «قدریان و معتزله بدون شک از روشهای کلامی یونانیان متأثر بودند». بنابر عقیده دی‌بور نیز میان آرای متکلمان صدر اسلام و عقاید مسیحی شباهت غیر قابل انکاری وجود دارد و نخستین مسئله‌ای که میان مسلمانان سر و صدا کرد، موضوع جبر و اختیار بود و در همین زمان مسیحیان شرق بالاتفاق به اختیار عقیده داشتند.^۹

زه‌دی جارالله نیز درباره ظهور معتزله مبحثی با عنوان تأثیر دیگر ادیان بر معتزله باز کرده و با استناد به منابع مختلف، جمله عقاید اصلی معتزله نخستین را در موضوعات و مسائلی چون، تأویل، نفی صفات قدیم، و آزادی و اختیار اراده انسانی و برخی از مسائل جزئی دیگر، متأثر از فردی مسیحی به نام یحیی (یوحنا) دمشق (۱۳۷ - ۸۱ق)، فرزند

سرجون (مشاور معاویه و یزید)، دانسته است.^{۱۰} البته در تأثیر و تعاطی اندیشه‌ها و نقش دیگر فرهنگها در طرح و رواج برخی از مسائل فکری، به ویژه برای معتزله که یکی از وظایف اصلی خود را جدل و مناظره با مخالفان اسلام قرار داده بودند، تردیدی نیست. با این همه، انتساب و جست‌وجوی رد پای خارجی در اندیشه‌هایی که در اصلی‌ترین مصادر اسلامی یعنی قرآن و سنت بدان پرداخته شده، مورد قبول نخواهد بود.^{۱۱} چنین دیدگاهی، درست مخالف و متضاد با دیدگاه خود معتزله است، زیرا آنها پیشینه تفکر معتزله را با چندین واسطه (واصل و عمرو - ابوهاشم - محمدبن حنفیه - امام علی (علیه‌السلام)) به پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) منتهی می‌کنند.^{۱۲} بنابر سخن سید مرتضی در *امالی*، اصول اعتقادی معتزله از خطب علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) گرفته شده و هر کس در نظریات این گروه دقت کند خواهد دید که آنچه معتزله می‌گویند تفصیل و شرح کلمات مجمل آن حضرت است.^{۱۳}

۲. در ایام خلافت امام علی (علیه‌السلام) و با شروع جنگهای آن حضرت با شورشیان داخلی، پاره‌ای مسلمانان نظیر عبدالله بن عمر، سعدبن وقاص و محمدبن مسلمه، با توجیحات خودساخته، از یاری علی (علیه‌السلام) در مبارزه با مخالفان خودداری کردند و با اعتزال از سیاست گوشه‌نشینی را پیشه خود ساختند.^{۱۴} این دسته که گاهی به «قاعدین» نیز نامیده شده‌اند، بنابر برخی گزارشها، از جمله نوبختی در *فرق الشیعة* و ناشی اکبر در کتاب *مسائل الامامة* به معتزله نامبردار شدند.

فاصله زمانی این اعتزال (اعتزال سیاسی) با اعتزال کلامی (واصلی) نزدیک به یک قرن است. با این همه، مشابهت اسمی این دو گروه و همسو بودن داوری واصل و عمروبن عبید، درباره مرتکب کبیره و طرفین نزاع و همسانی ظاهر و نتیجه سخن آنها با حرکت معتزله سیاسی و رفتاری (صاحبان تفکر قعود و عزلت‌گزینی) موجب شده که برخی معتزله کلامی را همان استمرار اعتزال‌گرایی سیاسی بدانند.^{۱۵} البته معتزله چنین پیشینه و ارتباطی را نیز از تفکر خود نفی می‌کنند.^{۱۶}

اما در برخی از متون کهن به چنین ارتباطی اشاره شده است. به عنوان نمونه، ناشی اکبر در کتاب *مسائل الامامة* فرقه‌های ایام خلافت امام علی (علیه‌السلام) را به چهار دسته تقسیم می‌کند و می‌نویسد:

فرقه علویه که اصحاب علی (علیه‌السلام) بودند؛ فرقه عثمانیه که اصحاب طلحه و زبیر و عایشه بودند و نیز مردم شام و افراد دیگری که از بیعت با علی (علیه‌السلام) سر باز زدند و به معاویه گرویدند؛ فرقه‌ای که از

جنگ کناره گرفتند که خود دو دسته بودند. دسته اول کسانی بودند که از جنگ دست کشیدند. آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می کردند که فرموده است: «هرگاه دو مسلمان با شمشیرهای خود در برابر یکدیگر قرار گیرند، در این صورت، قاتل و مقتول هر دو در آتش جهنم اند». و نیز فرموده است: «هنگام بروز فتنه، بنده خدا (و فرد) مقتول باش نه بنده خدا (و فرد) قاتل». از جمله کسانی که با این دیدگاه از جنگ کناره گرفتند، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید و گروه زیادی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تابعین آنها بودند؛ کسانی که کناره گیری از جنگ را فضیلت و (دستور) دین می دانستند و شرکت در جنگ را فتنه و بلا می دیدند. اینان همه اصحاب حدیث بودند که در هر عصری به (حاکم) غالب و چیره آن زمان اقتدا می کردند و جنگ با باغیان و اهل قبله را حرام می دانستند. این گروه در آن زمان به نام حلیسیه شناخته می شدند، زیرا (به یکدیگر) توصیه می کردند که «به هنگام فتنه، همانند حلس (=نمد) به زمین خانه خود بچسب (و از خانه خارج مشو)».

دسته دوم کسانی بودند که جنگیدن با علی (علیه السلام) و جنگ با طلحه و زبیر را رها کردند و معتقد بودند که چون نمی دانند کدام یک از دو گروه متخاصم به حق نزدیک تر است، از این رو در جنگ شرکت نمی کنند. از میان این گروه می توان ابوموسی اشعری، ابوسعید خدری، ابومسعود انصاری و احنف بن قیس تمیمی از قبیله تمیم را نام برد این دست که با این انگیزه از جنگ کناره گرفتند، در آن زمان «معتزله» نامیده می شدند. واصل بن عطا و عمرو بن عبید که سران معتزله به شمار می آیند، درباره جنگ با علی (علیه السلام) و جنگ با طلحه و زبیر همین عقیده را داشتند.^{۱۷}

در پاسخ به این نظریه گفته شده که معتزله کلامی اگر چه برای تطبیق نظریات دینی خود درباره رخدادهای تاریخی نیز به موضع گیری پرداختند، اما مشابهت آنها با معتزله سیاسی (حزب قاعدان) تنها مشابهتی لغوی و اسمی است. زیرا با صرف نظر از تفاوت های اساسی در شرایط و زمینه های ظهور هر یک از این دو گروه، دیدگاه های معتزله کلامی برخلاف دیدگاه و رفتار معتزله سیاسی، رویکردی ایجابی و مثبت بود و نه منفی و سلبی. اضافه بر آن، معتزله کلامی در موضوع امامت و در مسائل سیاسی دارای مواضع خاص خود بودند و در برابر ظلم و جور خلفا نیز موضع گیری می کردند.^{۱۸}

جالب توجه اینکه برخی خاستگاه و پیشینه ظهور معتزله را اگر چه همانند صاحبان دیدگاه فرق، تحولات سیاسی می دانند، اما تحلیل آنها در این باره درست در مقابل این

دیدگاه است.^{۱۹}

۳. مشهورترین نظریه در این باره این است که پیدایش معتزله حاصل عوامل و زمینه‌های مختلف سیاسی، فکری از قبل و دیدگاه‌های اصلی بنیانگذاران آن نوعاً عکس‌العملی فکری در برابر اندیشه‌های فرقه‌های روزگار خود و یا صورت سامان یافته‌ای از دیدگاه‌های مطرح آنان بوده است.^{۲۰} بر پایه این نظریه، هر یک از دیدگاه‌های کلامی بنیانگذاران معتزله ناظر و متوجه و یا رد و تکمیل آرا و اندیشه‌هایی بود که از قبل و توسط شخصیتها و گروههای مختلف اسلامی مورد بحث و مناقشه واقع می‌شد.^{۲۱} بنابراین دیدگاه، برای شناخت پیشینه این گروه بایسته است علاوه بر رخدادها و تحولات مهم سیاسی بعد از فتنه عثمان و خلافت امام علی (علیه‌السلام) و دیدگاه‌های صاحبان دیگر ادیان و مکاتب، سیر توجه گروهها به تفسیر و تأویل تعالیم و ظواهر برخی از آیات قرآن و احادیث و گسترش و داغ شدن مجادلات و رقابتهای مذهبی و فرقه‌ای درون دینی مورد معامله قرار گیرد.

به عنوان نمونه، اصول تعالیم واصل بن عطا که به یک معنا از طبقه اول معتزله و حتی بنیانگذار این گروه شمرده شده و او بر پایه آنها خود را از دیگران جدا کرده، عبارت‌اند از:

۱. نفی تعلق و جدایی صفات از ذات الهی.
۲. اعتقاد به اختیار و آزادی اراده انسان.
۳. اعتقاد به جایگاه میانه برای مرتکبین کبیره.
۴. اعتقاد به خطاکار بودن نامعین یکی از طرفین نزاع در جریان فتنه عثمان و جنگ‌های امام علی (علیه‌السلام) با مخالفان.^{۲۲}

دیدگاه نخست قبلاً توسط جهم بن صفوان و جعد بن درهم مطرح شده بود. هنر واصل بن عطا این بود که توانست با استفاده از شیوه‌های تأویلی جهم و جعد و با پخته کردن (البته نه به پختگی معتزله بعدی) مبحث صفات خدا، به نفی دیدگاه‌های مشبهه، حشویه و مقاتلیه بپردازد و در برابر دیدگاه‌های ثنویه و دیگر معتقدات غیردینی نظیر مانویان، مزدکیان و زرتشتیان، تصور مسلمانان را از توحید خردپذیرتر کند. موضوع اختیار انسان نیز قبلاً توسط حسن بصری، قتاده، مکحول، محمد بن اسحاق و از آنها بیشتر معبد جهنی و غیلان دمشقی یعنی قدریان نخستین (البته با صرف نظر از دیدگاه مکتب اهل بیت) تبلیغ می‌شد. حتی این دو فرد اخیر قربانی دیدگاه خود درباره آزادی انسان نیز شدند. البته واصل صورت کامل شده و پخته‌تری از دیدگاه‌های قدریه و جهمیه را درباره این موضوع ارائه کرد، اما طراح آن نبود.^{۲۳} تنها عقیده‌ای که واصل بدان شناخته شده دو اعتقاد بعدی بود که او با هوشمندی خود توانست راه میانه‌ای از دیدگاه‌های مطرح در زمان خود را اختیار کند.^{۲۴} با توجه به

ط

ارتباط تنگاتنگ عقاید معتزله نخستین با گروههایی چون جهمییه و قدریه است که خود معتزله نیز برخی سران این گروهها را در شمار طبقات معتزله آورده‌اند^{۲۵} و پژوهشگران معاصر نیز معتزله را وارثان فکری این دو گروه می‌دانند.^{۲۶} به هر حال، با مطالعه آرا و عقاید کلامی امثال جعد، غیلان، جهم و معبد جهنی و حسن بصری در باب موضوعات کلامی و مورد اشاره و نیز امر به معروف و نهی از منکر و ایمان و کفر، به خوبی به دست می‌آید که آنان در پایه‌گذاری تفکر معتزله نقش برجسته‌ای داشته‌اند و حداقل ظهور معتزله حاصل تنازعات آنها بوده است. از این روست که به امثال غیلان دمشقی، جعدبن‌درهم و حسن بصری و فرقه قدریه، اسلاف معتزله گفته شده است.

۲. معتزله در دوره‌های مختلف تاریخی

معتزله نیز همانند دیگر فرق اسلامی در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود با فراز و نشیبهای مختلفی روبه‌رو بوده‌اند. پژوهشگران عموماً در گزارش و بررسی خود، تاریخ و اندیشه‌ها و سیر تطوری (بیش از پنج قرن) این گروه را به دوره‌های مختلفی چون پیشرفت، اقتدار و تجربه دوران طلایی و نیز ضعف و افول و شکست تقسیم کرده و محدوده زمانی آن را نیز مشخص ساخته‌اند. وجود این دوره‌های تاریخی مختلف برای معتزله را باید معلول مجموعه‌ای از عوامل بیرونی و درونی دانست. با این همه، نویسندگان عموماً بیشترین تأثیر در این مهم را اقبال و ادبار حاکمان و خلفا (عوامل بیرونی) می‌دانند. از این روست که دوران تاریخی این گروه بعد از پیدایش رسمی به دوره‌های مختلفی تقسیم شده است.

۱. دوران رشد تدریجی و شکل‌گیری فرقه‌ای (از آغاز تا خلافت مأمون)

معتزله در این دوره توانستند در یک سیر و رشد تدریجی ادامه حیات دهند و در نهایت به اوج و اقتدار اجتماعی (و به تعبیری عصر طلایی) برسند. پیروان این مکتب در این دوران با گسترش و میدان‌داری مباحث کلامی و ارائه دیدگاههای معتدل و میانه در موضوعات اخلاقی جامعه، به همراه دفاع پرحرارت خود از عقاید دینی، نه تنها جای خود را در میان قشر قابل توجهی از مردم باز کردند، بلکه در نهایت توانستند حمایت قاطع سه خلیفه آخر دولت عباسی را به مکتب خود جلب کنند. البته در این دوره روابط معتزله با خلفای اموی و نیز عباسی (تا آغاز خلافت مأمون) در مجموع خوب نبود. سرنوشت مرگبار امثال غیلان دمشقی و جعدبن‌درهم، که از اسلاف و زمینه‌سازان اندیشه اعتزال شمرده شده و به دست خلفای اموی کشته شده‌اند، گواه بر این مطلب است.^{۲۷}

اساساً اندیشه معتزله نخستین و بعدیها مبنی بر آزادی اراده انسان، دعوت به برابری

عرب و عجم و بی‌توجهی به شروط خانوادگی در خلافت و نیز تأکید آنان بر عنصر امر به معروف و نهی از منکر، موضوعی نبود که در مجموع با ذائقه صاحبان قدرتهای سیاسی سازگار باشد و مورد استقبال آنان قرار گیرد. فاصله فکری و روش معتزله در ارائه تعالیم دینی، با راه و رسم غالب بر توده‌های اجتماعی و نیاز صاحبان قدرت به حفظ پایگاه اجتماعی و ملاحظه گرایش عمومی به تقویت سنت و تعالیم ظاهری نیز در مخالفت خلفا با این تفکر تأثیر قابل توجهی داشت. از این روست که در میان خلفای عباسی این دوره، از مواضع مثبت و مؤثر منصور (۱۵۸ - ۱۳۶ق) در تأیید تفکر اعتزال اثری در دست نیست. پس از او مهدی عباسی (۱۶۹ - ۱۵۸ق) نیز نه تنها روی خوشی به اعتزال نشان نداد، بلکه به تعقیب و آزار آنان پرداخت.^{۲۸} در روزگار هارون (۱۹۳ - ۱۷۰ق) نیز هر چند برخی از معتزله مورد احترام وی بودند و گاهی به مناصب حکومتی نیز رسیدند^{۲۹} و راه قصر خلیفه برای بعضی از آنها باز بود و حتی این مهم موجبات توسعه و نفوذ بعدی معتزله را فراهم ساخت، با این همه و با توجه به اهتمام این خلیفه به امر دین و تعالیم ظاهری شریعت و سنت‌گرایی وی، معتزله نتوانستند از حمایت عمومی و مستقیم او برخوردار شوند. بنابر گزارشها برخورد امین، پسر هارون (۱۹۸ - ۱۹۳ق)، نیز با معتزله و گروههای همسو با آنان از خلفای پیش از خود شدیدتر بوده است.^{۳۰}

شاید با توجه به برخوردهای سرد این خلفا به ویژه با توجه به شرکت برخی از آنان در شورشهای سیاسی بود که در میان معتزله تا روزگار مأمون شخصیت‌های پرنفوذی به جز واصل، عمروبن عبید و خالدبن صفوان خود را ظاهر نکردند. بنابراین اگر از برخی گزارشهای موردی که حاکی از روابط دوستانه و همکاری و حتی همفکری برخی از آنان با صاحبان این تفکر است صرف نظر کنیم،^{۳۱} در می‌یابیم که زمامداران عموماً به مقابله با این گروه می‌پرداختند. بعید نیست که بتوان همکاریها و خوشرویی موردی برخی از آنان را مصلحت اندیشیهای زمانی و مکانی به حساب آورد. هرچند نمی‌توان در این باره یکسان داوری کرد. با این همه، گرفتاری این خلفا به رقیبان قدرتمندتر و خطرناک‌تری چون علویان، به همراه دل‌مشغولی برخی از آنان به دشمنان خارجی از یک طرف و بی‌نشاطی و عدم رویکرد صاحبان و بزرگان این مکتب به مبارزه سیاسی، نظامی (خاصه با توجه به فقدان پایگاه توده‌ای) از سوی دیگر موجب شد تا آنان بتوانند با امنیت خاطر بیشتری به ترویج مکتب خود بپردازند. نیاز مقطعی برخی از خلفا در استفاده از آنان، برای رقابت و احتجاج فرهنگی و مذهبی با مخالفان خارجی نیز امنیت بیشتری برای آنها فراهم ساخت. از این جهت و به رغم مخالفت‌هایی که اشاره شد، معتزله توانستند تا زمان رسیدن به

عصر طلایی به ترویج مکتب خود پردازند و خود را از دیگران متمایز کنند. در این مقطع زمانی بود که به عنوان نمونه واصل بن عطا گروهی از دعوات و شاگردان خود را برای مبارزه با مخالفان عقاید اسلام و تبلیغ عقاید دینی، از جمله عقیده «تنزیه»، و مبارزه با تشبیه و تجسیم به مناطق مختلف فرستاد. این دسته، علاوه بر مبارزه با عقاید انحرافی، ترویج تفکر اعتزال را نیز ادامه دادند.^{۳۲} از آن پس بود که معتزله جای خود را به عنوان یک فرقه مستقل در میان فرق اسلامی باز کردند. در این عصر ترجمه کتابهای فلسفی به عربی نیز آغاز شده بود و متکلمان معتزلی توانستند به تدریج با آرای فلسفی آشنا شوند.

۲. دوران نفوذ و اقتدار سیاسی - اجتماعی (از خلافت مأمون تا متوکل عباسی (۲۳۲ - ۱۹۸ق))

این دوره با توجه به حمایت دستگاه عباسی از معتزله دوره اوج و عزت و عصر طلایی معتزله نامیده شده است. اندیشمندان این گروه در این دوره نه تنها توانستند با آزادی کامل به نشر باورهای کلامی خود پردازند و عقاید خود را در جامعه و مراکز قدرت رسمیت ببخشند، بلکه با ترغیب و تشویق و همراهی با خلفا تلاش کردند تا رقبای فکری خویش را که عموماً اهل حدیث بودند، از صحنه‌های سیاسی - اجتماعی دور سازند. سیاست خشونت، سخت‌گیری، حبس و تحمیل عقاید بر محدثان و فقیهان و حتی قتل بعضی از آنها، و از همه بیشتر جریان محنت و تفتیش عقاید درباره موضوع قرآن، در این دوره با همکاری و همراهی و تشویق معتزله رقم خورد.^{۳۳} هرچند دوران طلایی این گروه در عصر خلافت مأمون (۲۱۸ - ۱۹۸ق) و واثق (۲۳۲ - ۲۲۷ق) از سه دهه تجاوز نکرد، اما معتزله در این عصر توانستند تا حدود زیادی مکتب خود را ترویج کنند و شمار زیادی را به افکار خود جلب نمایند. رونق و اقتدار و استقرار فکری معتزله در این دوران موجب شد که حتی تصمیم متوکل به حذف این گروه و اعلامیه شدید و غلیظ قادر در ممنوعیت اعتزال نتواند آنان را از صحنه حذف کند. در همین زمان بود که معتزله با برخورداری از شخصیت‌های متنوع به طرح آموزه‌های مختلف و مباحث دقیق کلام و موضوعاتی چون جوهر و عرض، جسم، اراده و متولدات و مباحثی که رنگ و بوی فلسفی داشت پرداختند.^{۳۴} تقسیم معتزله به دو مکتب بصره و بغداد نیز در همین دوره بود.

۳. دوران ضعف و افول تدریجی

با شروع خلافت متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ق) که آغاز دوره عباسی دوم و غلبه عناصر ترک بر قلمرو اسلامی نیز شمرده شده، دوره طلایی معتزله به پایان رسید. البته زمینه‌های حرکت متوکل از قبل شروع شده بود. وجود نفرت عمومی در مورد سخت‌گیریهایی این گروه و حتی کمرنگ شدن نفوذ آنها در اواخر دوره واثق، جامعه را تا حدود زیادی آماده حرکت متوکل

کرد.^{۳۵} سیاست متوکل در دوران خلافت خود بر پایه توجه صرف به ظواهر کتاب و سنت و تقلید و تسلیم به ظواهر دینی و جلوگیری از طرح و رواج مباحث کلامی (و از نگاه مخالفان معتزله بدعت‌های مذهبی) که ادامه حیات معتزله بدان بستگی داشت استوار شد. وی همچنین تلاش کرد تا با اکرام و احترام و نزدیکی به محدثان و فقیهان، به جبران و تلافی نامهربانی‌هایی که قبلاً با اهل حدیث می‌شد بپردازد.^{۳۶} از جمله دستورهای اکید او به محدثان این بود که به نشر احادیث صفات خبری و رؤیت خدا در روز قیامت، که مخالف دیدگاه معتزله بود، بپردازند. او برای این کار بخششها و کمک‌های مالی نیز تعیین کرد.^{۳۷} البته وی حرکت ضد اعتزالی خود را به یکباره آشکار نساخت، بلکه برخوردی همراه با حزم و احتیاط بود.^{۳۸} اما از زمان به قدرت رسیدن او افول معتزله بی‌وقفه ادامه یافت و خلیفگان بعد از وی نیز کمابیش همین شیوه را اتخاذ کردند. چنان‌که گفته شد، مقتدر (۳۲۰ - ۲۹۵ق) و قادر (۴۲۲ - ۳۸۱ق) از بزرگان این گروه توبه‌نامه و تعهد گرفتند. که از اندیشه‌های اعتزالی خود عدول کنند.^{۳۹} قادر حتی آنان را از مناظره درباره اعتزال و رفض و دیگر عقاید مخالف اسلامی نهی کرد.^{۴۰} یکی از دیگر اقدام‌های قادر نیز صدور بیانیه‌ای حکومتی بود که عقاید رسمی و مورد پذیرش حکومت را اعلام می‌داشت و از مردم می‌خواست بدان پایبند باشند. این جوری در این باره می‌نویسد:

در این روز (هجدهم شعبان سال ۴۲۰ق) بزرگان، قاضیان، گواهان و فقیهان در دارالخلافت گرد آورده شدند و نامه‌ای بلند بر آنان خوانده شد که خلیفه قادر بالله آن را فراهم آورده و در بردارنده اندرز، برتری مذهب سنت و طعن بر معتزله و نیز اخباری فراوان از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و صحابه در این باره بود.^{۴۱}

قدرت و نفوذ سیاسی - فکری معتزله در دوران خلافت عباسی دوم، از آغاز تا پایان حیات فرقه‌ای و یا به تعبیری انتقال و هضم آنها در دیگر گروه‌ها، با فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو بوده است. آنان در این دوران توانستند در ایام فرمانرویان آل‌بویه (۴۴۷ - ۳۲۰ق) که از نظر ساختار حکومتی به خلافت مرکزی بغداد وابسته بودند، به حیات خود استمرار ببخشند، حلقه‌های بزرگ درسی ایجاد کنند، به مناصب حکومتی برسند و مکتب خود را در برخی مناطق بگسترانند. حتی برخی ایام خلافت آل‌بویه به ویژه در دوران صاحب‌بن‌عباد معتزلی (۳۸۵ - ۳۶۷ق) را دوره شکوه مجدد معتزله دانسته‌اند.^{۴۲} با این همه و در مجموع، شرایط عمومی برای آنها نامساعد بود، چرا که با توجه به سلطه سیاسی - فکری اهل سنت و عدم اقبال عمومی به آنها و از آن مهم‌تر ظهور رقیب فکری مقتدری چون ابوالحسن اشعری

و رواج مکتب معتدل وی نسبت به افراط و تفریط معتزله و مکتب اهل حدیث، اوضاع فکری روز به روز به زیان آنها رقم می‌خورد. آنان چندان ضعیف شدند که در نهایت اثری از آنها به عنوان یک فرقه رسمی باقی نماند. البته این بدان معنا نیست که ما جریان فکری و اصول اندیشه‌های آنان را در آن زمان پایان یافته بدانیم و از اثرگذاری عمیق آنان در کلام، فلسفه، و عقاید اسلامی چشم‌پوشی کنیم.^{۴۳} بنا بر تحلیل یکی از نویسندگان:

خطا خواهد بود که گمان کنیم با افول ستاره بخت معتزله که چنین شور و شوق در عالم فکری اسلام به پا کرده بودند همه چیز به پایان رسید. نفوذ آنها تا مدت‌ها در حلقه‌های کلامی ادامه داشت و این نفوذ فقط از طریق تعالیم شیوخ بعدی آنها نبود، بلکه از طریق تأثیری بود که در تاریخ بعدی خود اهل سنت گذاشته بودند و نیز تلطیف و تعدیل بعدی دعاویشان. اما فرقه اشعری که در قرن چهارم / دهم از مذهب معتزلی نشأت یافت، با وجود اشتیاقش به سنت... تقریباً بی‌کم و کاست روشهایی را اتخاذ کرد که معتزله در علم کلام وارد کرده بودند و نیز از آنها تمامی مسائل و مفاهیمی را به ارث برد که تاریخ اسلام نخست آنها را مطرح کرده بودند.^{۴۴}

تقسیمات مورد اشاره درباره تاریخ معتزله، همان‌گونه که گفته شد، بیشتر از زاویه سیاسی، اجتماعی و ربط و نسبت این گروه با حاکمان وقت بود. با این حال می‌توان تفکر اعتزال را بر محور ظهور و بروز شخصیتها و تحولات درونی مکتب نیز به نوع دیگری تقسیم کرد و بر پایه آن دوره‌های زمانی دیگری را ارائه نمود. به عنوان نمونه، در مدخل معتزله *دائرة المعارف اسلام*، بعد از شکل‌گیری و ظهور معتزله به این دوره‌ها اشاره شده است:

۱. دوره رونق و ظهور قهرمانان سلف (از اواخر قرن دوم تا ربع پایانی قرن سوم): در این دوره شخصیت‌های مهمی از معتزله با تنوع فکری و آموزه‌های مختلفی ظهور کردند. ثمامه بن اشرس، احمد بن ابی‌داود، ابو هذیل علاف، هشام فوطی، محمد بن عباد سلمی، بشر بن معتمر، نظام، جاحظ و اسکافی از جمله این شخصیت‌های تأثیرگذار بوده‌اند.

۲. دوره شرح و تعلیم: این دوره از ربع آخر قرن سوم شروع می‌شود و تا اواسط قرن پنجم و ظهور سلجوقیان و عصر عباسی چهارم ادامه می‌یابد. در این دوره که مرحله کلاسیک نیز نامیده شده، متفکران و نویسندگان بزرگی چون ابوعلی و ابوهاشم جیایی، بلخی، خیاط، ابن‌اخشیه، جعفر بن حزب، صاحب‌بن عباد و قاضی عبدالجبار ظهور کردند. این افراد هر یک سهم ویژه‌ای در تبیین و شرح عقاید اعتزال داشتند. معتزله در این دوره بر محور مجموعه‌ای از آموزه‌های سازگار و نظام‌مند بنیان نهاده و بقای آن تضمین شد. این

دوره نیز همانند دوره قبلی عصر طلایی معتزله خوانده شده است.

۳. دوره انتقال: با شروع عصر چهارم عباسی (۶۵۶ - ۴۴۷ق) و نفوذ ترکان سلجوقی، دوره طلایی معتزله پایان یافت و با توجه به اهتمام عمومی این خلفا به سنت و روحیه عمومی، از نفوذ اجتماعی این گروه کاسته شد. با این حال، معتزله به عنوان یک روش فکری و مکتب کلامی از بین نرفتند، بلکه در طول این دوران شمار قابل توجهی از قاضیان بغداد نیز معتزلی به حساب آمدند و توانستند مبانی و نظریات خود را در دیگر گروههای اسلامی چون شیعیان، زیدیان و بعداً امامیان استمرار ببخشند. زمخشری و ابن ابی الحدید مربوط به این دوره اند.^{۴۵}

۳. عوامل ناکامی و افول تفکر اعتزال

شکست و افول فرقه‌ها و مکاتب فکری را باید همانند ظهور و رواج آنها در یک سیر تدریجی (و نه یک‌شبه) و با توجه به عوامل و زمینه‌های مختلف (و نه معلول عامل واحد) بررسی کرد. ظهور و بروز و قدرت و ضعف و در نهایت شکست معتزله نیز از این قاعده مستثنا نیست. معتزله هرچند توانستند اثر قابل توجهی در رشد و فرهنگ عقلی مسلمانان به جا بگذارند، اما نتوانستند مانند برخی از گروههای دینی در نقش یک فرقه باقی بمانند و این خود معلول عواملی چند است. پژوهشگران در تحلیل شکست (نسبی و عموماً اجتماعی) این گروه به عوامل مختلف بیرونی و درونی اشاره کردند. در لابه‌لای مباحث گذشته، یکی از مهم‌ترین عوامل افول معتزله که همان ناخوشایند بودن این تفکر برای حاکمان بود، تا حدودی روشن شد و در اینجا لزومی به بازگویی آن نیست. اساساً هر گروهی که با تکیه بر پشتیبانی حکومت رشد کند و از طرفی خود فاقد ظرفیتهای ماندگار و حمایت مردمی باشد، با تصمیم و پشت کردن حکومت نیز کم‌فروغ خواهد شد. علاوه بر عامل مذکور، عوامل دیگری را می‌توان در افول این گروه دخیل دانست.

۱. عقل‌گرایی افراطی و بی‌توجهی به آموزه‌های کتاب و سنت

کانون توجه معتزله، برخلاف اقبال عمومی، به مباحث نظری و استدلالهای عقلانی و اعتماد بی‌رویه به عقل بشری بود. آنان با افراط در این مهم خود را از بدنه مردم جدا کردند و موجبات نفرت عمومی را فراهم ساختند. طبیعی است که هر فرقه و تفکری برای ماندگاری به حمایت و توجه بخشی از توده‌های مردم نیازمند است. اما این گروه از چنین ظرفیتی برخوردار نبود. معتزله از توجه به ظواهر شرعی و استفاده از دلایل نقلی غافل نبودند، اما در مقایسه با اهل حدیث و ظاهریه و اشاعره و دیگر اشخاص و گروههایی که

تأکید بر ظواهر شرعی و نصوص دینی داشتند، جانب معقول را ترجیح دادند و به عقل‌گرایی از نوع افراطی آن روی آوردند. در واقع اختلاف اصلی و وجه ممیزه معتزله با مخالفان فکری را بیشتر باید در روش آنها در برخورد با مبانی دینی و اصول مذهبی و نیز چگونگی تفسیر آن جست‌وجو کرد و تفاوت دیدگاه‌های کلامی آنها را با دیگران تحت‌الشعاع این شیوه دانست. مثلاً جاحظ راه یقین و رسیدن به کمال اطمینان را استنتاج عقلی می‌داند و می‌گوید:

حکم قاطع را ذهن می‌دهد و روش صحیح را تنها عقل استنتاج

می‌کند.^{۴۶}

اهتمام این گروه به موضوعات صرفاً کلامی آنان را از پرداختن به مباحث فقهی و تفسیری و مورد ابتلای سطوح مختلف مردم و پاسخگویی به دیگر نیازهای جامعه بازداشت و این سبب شد تا آنها تنها در قشر روشنفکر جامعه باقی بمانند. روش و منش این دسته در بی‌توجهی به حدیث و تعالیم ظاهری دین و تفکیک قلمرو آموزه‌های ظاهری از دیگر آموزه‌ها و گاهی انکار آن و نیز تمسخر حاملان و مروجان این تعالیم، زمینه متهم شدن آنان به مخالفت با شریعت و حتی به ترویج عقاید غیراسلامی را به خوبی فراهم ساخت.^{۴۷}

نتیجه بی‌توجهی نوع آنها به تقسیم قلمرو معقول از منقول و توقیفی از تعلیمی و تلاش بی‌رویه آنها در خردپذیر کردن همه تعالیم دینی این شد که آنها بکوشند به جای تفکیک موارد، تمامی یافته‌های کلامی و اصول فکری خود را بر آیات قرآنی منطبق کنند. از این روی بود که آنان هر آنچه را به مذاق و معتقدات کلامی‌شان سازگار نبود، به هر طریق ممکن و با استفاده از مجاز و استعاره و تشبیه و توجه به مباحث لغوی و استناد به قرآن توجیه و تأویل می‌کردند،^{۴۸} و به انکار برخی از امور خارق‌العاده و خارج از فهم و تصور معتزلی می‌پرداختند.^{۴۹} مثلاً گفته شده که برخی از معتزله وجود جن را که به تصریح آیات و روایات وجودی واقعی دارد، نه تمثیلی و تشبیهی، انکار کرده‌اند و برخی تأثیر آن را نپذیرفته‌اند و به تأویل آیات و احادیث صحیح در این باره پرداخته‌اند. آنان همچنین در برابر کرامات اولیاءالله و سحر و تأثیر آن موضع انکارآمیزی اتخاذ می‌کردند و با این بهانه که عقل نمی‌تواند آن را اثبات کند، به توجیه متکلفانه آیات و روایات روی می‌آوردند. به اعتقاد آنان تفسیر صحیح قرآن ایجاب می‌کرد که با تکیه بر عقل افسانه‌ها و خرافات را از حقایق دین بزدایند، اما در ترسیم حقیقت از افسانه و خرافه و تفکیک این دو مهم دچار اشتباه شدند و برخی واقعیات و مسلمات را انکار کردند. این قبیل زیاده‌رویها از طرف برخی از آنها بود که به اسم همه آنها تمام شد و در نتیجه هم موجبات خشم رقبای متشرع و عموم مردم را فراهم ساخت و هم به روند ضعف و افول اجتماعی و فکری مکتب خودشان شتاب بخشید.

از این روی تکفیر و تفسیقهای اهل حدیث و فقها درباره کلام و متکلمان را باید تا حد زیادی ناظر به همین دسته و برخاسته از افراط آنان به حساب آورد.^{۵۰}

علاوه بر آن، تجربه گذشته و حال نیز ثابت کرده کسانی که دغدغه اصلی‌شان عقل و مباحث عقلانی و سیر و گذار در اندیشه‌های دیگران است، سه ویژگی دارند: ۱. کم‌رغبتی و تساهل در عمل به ظواهر و شعایر شریعت؛ ۲. خوش‌برخوردی و تسامح با صاحبان اندیشه‌های غیراسلامی و تأثیرپذیری از آنان؛ ۳. تفرقات و انشعابات درونی. این سه ویژگی فی‌الجمله برای بزرگان این مکتب به ویژه از طرف مخالفان گزارش شد و به تدریج موجبات ضعف پایگاه این گروه از یک طرف و عطف توجه مردم و خلفا به رقبای اصلی آنها را از طرف دیگر فراهم ساخت.^{۵۱}

۲. مبارزه پرشور و فراگیر محدثان و فقیهان

بر پایه گزارشهای بسیار، یکی از رسالتهای اصلی و مهم فقها و محدثان اهل سنت در قرون نخستین، مبارزه با کلام و متکلمان و به تعبیر خود آنها بدعتهای دینی بوده است. معتزله به عنوان سردمداران کلام نه تنها با بیان برخی از دیدگاههای کلامی و افراط در عقل‌گرایی، به مخالفت این دسته با کلام و تفکر عقلی انگیزه بیشتری می‌دادند، بلکه احياناً با نیشهای قلمی و زبانی خود علیه حاملان فقه و حدیث خشم آنان را بیشتر می‌کردند.

طبیعتاً نفوذ و اقتدار سیاسی اجتماعی و حرف‌شنوی مردم از فقها و محدثان که با امور عینی و مسائل مورد ابتلای زندگی مردم سروکار دارند، از معتزله که به صرف مسائل عقلی روی آورده بودند بیشتر بود و این مهم توانست تا حدود زیادی معتزله را از صحنه اجتماع بیرون کند. از این جهت بود که خشونت و فشار معتزله بر اهل فقه و حدیث در برهه‌ای از زمان، عواطف فراوانی را به نفع فقها و محدثان و به ضرر معتزله برانگیخت و افراد مورد ظلم را قهرمان ساخت، اما فشار و خشونت بر معتزلیان که بیشتر از همه بود عکس‌العملی را در پی نداشت. علاوه بر این دو عامل، ظهور فرد میانجی و اصلاح‌طلبی چون ابوالحسن اشعری که خود قبلاً از معتزله بود و مکتبی به دور از افراط و تفریطهای هر دو گروه اهل حدیث و معتزله ارائه کرد، توانست ضربه اصلی را بر این گروه وارد کند. از این روی بود که فقها و محدثانی نظیر سفیان، مالک شافعی، ابویوسف و ابن‌حنبل در آن زمان نه تنها به تحریم کلام و مباحث عقلی می‌پرداختند و توجه به این مباحث را گناهی نابخشودنی و به سان شرک تلقی می‌کردند، بلکه متکلمان به ویژه معتزله را گمراه و زندق و سزامند تازیانه و حبس می‌دانستند.^{۵۲}

طهر

پی‌نوشتها:

۱. به عنوان نمونه در: *منهج البلاغه*، بخش سخنان حکیمانه در حدیث ۲۶۲، آمده است که حارث بن حوط به امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) گفت: «فانی اعتزل مع «سعد» بن مالک (سعد بن ابی وقاص) و عبدالله بن عمر؛ من و سعد بن مالک و عبدالله عمر از جنگ کنار می‌رویم». همچنین سیدرضی در بخش حکمت، حدیث ۱۸، حدیثی از امیرالمؤمنین نقل کرده و خود گفته که این حدیث را امیرالمؤمنین درباره کسانی فرموده که از جنگ در کنار او کناره گرفتند: «فی الذین اعتزلوا القتال معه». و نیز ابن قتیبه دینوری در کتاب *الامامة والسياسة*، فصلی از کتاب را این عنوان داده است: «اعتزال عبدالله بن عمر وسعد بن ابی وقاص ومحمد بن مسلمة عن مشاهدة علی وحروبه». پر واضح است که کاربرد این واژه در این موارد به معنای لغوی آن است و نه معنای اصطلاحی. اگرچه نوبختی در *فروق الشیعة*، این دسته از افراد را معتزله نامیده و برخی با توجه به آن خواسته‌اند برای معتزله کلامی که در قرن دوم ظهور کردند پیشینه تاریخی درست کنند.
۲. برای اطلاع بنگرید: زهدی جارالله، *معتزله*، ص ۱۷ - ۱۰.
۳. اطلاق و یا عدم اطلاق عنوان فرقه برای معتزله به تعریف و تحدیدی بستگی دارد که ما برای فرقه بیان کنیم.
۴. در دهه‌های اخیر، علاوه بر تک‌نگاریهایی که درباره زندگانی و حیات فکری هر یک از بزرگان معتزلی در قرون نخستین نوشته شده، کتابهایی نیز به بررسی جامع تاریخ، عقاید و شناسایی دیدگاههای بنیانگذاران و مروجان این مکتب پرداخته‌اند از جمله این آثار عبارت‌اند از: جلد سوم *ضحی الاسلام*، نوشته احمد امین؛ بخش قابل توجهی از جلد نخست کتاب *نشأة الکفر الفلسفی*، نوشته علی سامی‌نشار؛ جلد دوم کتاب *فی علم الکلام*، نوشته محمود صبحی؛ جلد سوم کتاب *بحوث فی الملل والنحل*، نوشته استاد جعفر سبحانی؛ *المعتزله*، نوشته یزدی مطلق.
۵. برای اطلاع اجمالی از این عوامل ر.ک. مباحث مقدماتی کتاب *تاریخ المذاهب الاسلامیة*، ابوزهره؛ *تاریخ علم کلام*، شبلی نعمانی، ص ۱۸ - ۸؛ حسین صابری، *تاریخ فرقه‌های اسلامی*، ج ۱، مباحث مقدماتی و نیز مباحث مقدماتی جلد اول کتاب *بحوث فی الملل والنحل*. تذکر این نکته مفید است که قرون نخست هجری را به لحاظ تحولات و تطورات فکری و ظهور و رواج اندیشه‌های کلامی و نیز شکل‌گیری گونه‌های فرقه‌ای آن، می‌توان به دو دوره کلی و نسبتاً متمایز تقسیم کرد:
 ۱. دوره نخست را می‌توان از رحلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تا اواخر قرن نخست (عصر صحابه و تابعان) به حساب آورد. مورخان ملل و نحل در این دوره از ظهور و فرقه‌هایی با نام شیعه (و گاهی علویه)، خوارج، مرجئه، عثمانیه، جبریه، قدریه و احياناً معتزله سیاسی (افرادی که به هر دلیلی از شرکت در مبارزه امام علی و امام حسن (علیهماالسلام) با مخالفان سیاسی، نظامی کناره‌گیری و بی‌طرفی اختیار کردند و پلاس خانه خود شدند) یاد کرده‌اند. برای اطلاع ر.ک. گزارشهای مقدماتی دو کتاب *فروق الشیعة*، نوبختی و *مسائل الامامة*، ناشی اکبر. این دو نویسنده از هر دیدگاه و دسته‌ای، هرچند تعداد آن اندک باشد، به عنوان فرقه یاد کرده‌اند. با این همه، جامعه اسلامی در این

عصر درگیر تحولات سیاسی و جنگ و نزاع داخلی بود و تشکیلات و اندیشه‌های فرقه‌ای نوعاً تحت‌الشعاع حوادث سیاسی بود و نه تشکیلات فرقه‌ای. در این دوره گروه‌های دینی سازمان کلامی مشخصی نداشتند و صبغه سیاسی آنها بر تشکیلات کلامی و فرقه به معنای متعارف آن، غالب بود. در واقع این گروه‌های سیاسی بودند که نقش مجادلات مذهبی را نیز به عهده داشتند. تنازعات کلامی در آن دوره بر محور برخی از موضوعات موردی چون، جبر و اختیار، اسامی، احکام و سرنوشت مرتکب کبیره و نهایتاً پیرامون تفسیر برخی از صفات الهی به ویژه صفات خبری بود. با این حال، بذره‌های نخستین و جوانه‌های اولیه بسیاری از مباحث کلامی و فرقه‌ای و اسباب اصلی ظهور فرقه‌های متمایز را می‌توان در عصر صحابه و تابعان به ویژه از نیمه‌های دوم این عصر جست‌وجو کرد.

۲. آغاز دوره دوم را می‌توان اواخر قرن نخست و اوایل قرن دوم تا پایان عصر دوم عباسی و ظهور مکتب اشعری (نیمه نخست قرن چهارم) به حساب آورد. جامعه اسلامی در این دوره با توجه به برخی از تحولات اجتماعی و آشنایی بیشتر مسلمانان با دیگر عقاید و رشد مباحث فکری و کلامی، شاهد ظهور سازمان‌های عقیدتی مشخص و در قالب فرقه‌های متمایز کلامی بود. از این دوره به بعد، مجادلات مذهبی نوعاً صبغه کلامی به خود گرفت و با به قدرت رسیدن عباسیان و اقبال آنها به مجادلات فکری، روزبه‌روز بر مرزبندی‌های کلامی، فقهی و روش‌های مختلف مسلمانان و رشد و تمایز مذاهب و فرق افزوده شد. تشخص بیشتر و وضوح تفکر شیعی در فقه و کلام، و ظهور انشعابات فرقه‌ای در آن، ظهور مکتب معتزله (معتزله کلامی و یا واصلی) و رشد و رواج آن توسط پیروان، شکل‌گیری مذاهب فقهی و شخصیت‌هایی با عنوان اهل حدیث و اثر و گروه‌های همسو با آنها و در نهایت پیدایش مکتب کلامی اشعری را می‌توان از ویژگی‌های فکری این دوره برشمرد. برای اطلاع بنگرید: علی محمد ولوی، *دیانت و سیاست در قرون نخست اسلامی*، ص ۱۹۱-۱۸۷.

۶. برای اطلاع از این اختلاف بنگرید: مقدمه فؤاد سید بر کتاب *فضل الاعتزال وطبقات المعتزله*؛ زهدی جارالله، *المعتزله*، ص ۱۳-۱۰؛ *التراث اليونانی فی الحضارة الاسلامیة*، گردآوری عبدالرحمن بدوی، ص ۱۷۲ به بعد. البته روشن است که برخی وجوه تسمیه نظیر «چون از قول حق و یا قول امت کناره‌گیری (اعتزال) کردند»، نه تنها مورد پذیرش نخواهد بود، بلکه به جای بیان یک دیدگاه علمی و واقعیتی تاریخی، نوعی ارزش‌دواری و حاکی از جهت‌داری گوینده آن خواهد بود.

۷. برای اطلاع تفصیلی از این مهم و منابع اسلامی و غربی آن بنگرید: دکتر عبدالحکیم بالبع، *ادب المعتزله*، ص ۱۰۲-۱۰۰؛ *التراث اليونانی فی الحضارة الاسلامیة: فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، ص ۳۴-۲۹. نقد این دیدگاه را بنگرید: در جلد اول کتاب *نشأة الفکر الفلسفی*، ص ۴۱۲-۴۰۷؛ *فجر الاسلام*، احمد امین و نیز مجموعه آثار دکتر عمارة درباره معتزله.

۸. برای اطلاع از این مهم بنگرید: زهدی جارالله، *معتزله*، ص ۵۹-۴۴.
 ۹. ت.ج. دی بور، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه عباس شوقی، ص ۴۳-۴۲. البته در سخنان این دسته تناقض در تحلیل نیز به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه به گمان «سیل»، آرای غیلان دمشقی در

- زمینه معرفت فطری، نفی صفات خلق قرآن و آزادی اراده انسان، از تعالیم مسیحیت و کتابهای یوحنا دمشقی گرفته شده، اما از نگاه «اولیری» چنین دیدگاههایی برگرفته از منابع یونانی است. ر.ک. دکتر حسین عطوان، *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، ترجمه حمیدرضا شیخی، ص ۳۰.
۱۰. *المعتزله*، ص ۴۴ - ۳۰. البته وی در آنجا گویا موضوع داوری درباره عنوان و سرنوشت مرتکبان کبیره را استننا کرده و تأثیر تفکر یهودی بر معتزله را فقط در طرح اندیشه خلق قرآن می‌داند.
۱۱. به عنوان نمونه ر.ک. رساله حسن بصری و حسن بن محمد حنفیه درباره قدر و ارجاء که سرشار از احتجاج به قرآن است.
۱۲. ابن مرتضی، *طبقات المعتزله*، ص ۷ - ۵؛ *فضل الاعتزال و طبقات المعتزله*، فؤاد سید، مقاله بلخی، ص ۶۵ - ۶۲؛ و نیز همان، ص ۱۶۶ - ۱۶۵؛ مقاله قاضی عبدالجبار درباره طبقات معتزله.
۱۳. شریف مرتضی، *امالی*، دار الاحیاء، قاهره، ص ۱۳۰. برای آگاهی از مبادی فکری اعتزال از دیدگاه خود معتزله بنگرید: سبحانی، *بحوث فی الملل والنحل*، ج ۳، ص ۱۸۲ - ۱۸۰.
۱۴. برای اطلاع از اسامی و توجیهاات این دسته بنگرید: *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، ص ۲۶ - ۱۵.
۱۵. ر.ک. *التراث الیونانی فی الحضارة العربیة*، ص ۱۹۲ - ۱۹۰؛ احمد محمود صبحی، *فی علم الکلام*، ج ۱، ص ۱۱۱ - ۱۰۹؛ *دراسات فی الفرق و العقاید*، عرفان عبدالحمید، ص ۱۱۱ - ۱۰۶.
۱۶. به عنوان نمونه از بلخی معتزلی (البته از معتزله بغداد) که همعصر نوبختی و ناشی اکبر بوده، نقل شده که جمهور معتزله می‌گویند علی (علیه السلام) بر حق بوده و محاربان با وی اگر بدون توبه مرده باشند اهل دوزخ خواهند بود و اگر کسی خلاف آن را بگوید معتزلی نیست. *فضل الاعتزال*، ص ۱۴ - ۱۲.
۱۷. *مسائل الامامة*، ص ۸. البته در کتاب *التنبیه والررد ملطی*، این موضوع به صورت دیگری گزارش شده است. او می‌گوید این دسته چون بعد از صالح امام حسن (علیه السلام)، از معاویه و حسن (علیه السلام) و دیگران کناره‌گیری کردند و به علم و عبادت مشغول شدند، «معتزله» نامیده شدند. *التنبیه والررد*، ص ۲۸. به نظر می‌رسد، بنابر این گزارش، اگر این دسته را مرجئه بنامیم شایسته‌تر است.
۱۸. بنگرید: دکتر محمد عماره، *الحلقة ونشأة المذاهب*، ص ۱۹۷ - ۱۸۷. برای اطلاع بیشتر از مواضع سیاسی و مخالفت آنها با دستگاه خلافت اموی و عباسی بنگرید: سلیمان علم‌الدین، *معتزله*، ص ۵۱ - ۴۶.
۱۹. به عنوان نمونه شبلی نعمانی بعد از اشاره به سرنوشت معبد جهنمی، غیلان دمشقی و جهم بن صفوان و کشته شدن آنها به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با جبرگرایی و ستمگرایی امویان، می‌نویسد: این خونها هدر نرفت، بلکه در عوض «مسئله عدل و امر به معروف محم ریشه دواند و آن به قدری قوت گرفت که جمعیت انبوهی بالاخره به لقب معتزله خوانده شدند، آن را داخل در اصول اولیه اسلام کردند. باید دانست که در میان اصول پنج‌گانه فرقه معتزله دو اصل که عبارت از عدل و امر به معروف باشد آغازش از همین جاست. این جماعت کارشان بالا گرفته و مرتباً جلو رفتند تا در سل ۱۳۵ق که ولید بر تخت نشست، شماره این فرقه به هزارها رسیده بود. تا به جایی رسید که از خود خاندان بنی‌امیه یزیدبن ولید همین مذهب را اختیار نمود. ولید وقتی که بر سریر خلافت مستقر

- شد به هوسرانی و میخوارگی پرداخت. یزید این را دیده، غلم مخالفت برافراشت و بنابر نقل مروج *الذنب* هزاران معتزله به او پیوستند. و بالاخره ولید محصور گردید و به قتل رسید و بعد از قتل او یزید به خلافت انتخاب شد و این اول روزی است که اعتزال بر اریکه سلطنت جا گرفته است. ذکر این نکته در اینجا قابل توجه است که وقتی که یزید بر علیه ولید قیام نمود، یکی از طرفداران او عمر بن عبید بود که از ائمه بزرگ اعتزال به شمار می‌آید. شبلی نعمانی، *تاریخ علم کلام*، ص ۱۵.
۲۰. آنچه در عالم افکار و اندیشه‌ها به واقعیت نزدیک‌تر و برای اهل فکر و پژوهش محسوس‌تر است اینکه ظهور و بروز هیچ اندیشه جدیدی را نمی‌توان فارغ از پیشینه‌های فکری و اندیشه‌های قبل از آن (چه همسو و چه غیرهمسو) مورد مطالعه قرار داد و یا آن را پدیده‌ای خلق‌الساعه تصور کرد تأکید بیش از اندازه بر عنصر اخذ و اقتباس نیز عموماً از بی‌توجهی به ریشه‌های داخلی تنازعات فکری، سیاسی مسلمانان است.
۲۱. برای اطلاع بنگرید: احمد امین، *فجر الاسلام*، ص ۲۸۰ به بعد؛ *نشأة الفكر الفلسفی*، ج ۱، ص ۳۹۲ - ۳۸۲ و ص ۴۱۵ - ۴۰۸؛ *الخلافة ونشأة المذاهب*، ص ۱۸۹ به بعد. مورخان و ارباب ملل و نحل در عصر ظهور معتزله از مجادلات کلامی در باب امامت، جبر و اختیار، ایمان و کفر، اوصاف الهی و داوریهای مختلف درباره طرفین نزاع در اولین جنگهای داخلی به تفصیل یاد کرده‌اند. پیدایش دسته‌بندیهای سیاسی - کلامی و عناوین فرقه‌ای چون شیعه، خوارج، مرجئه، صفاتیه، جبریه، حشویه، مجسمه، جهمیه، غیلانیه، قدریه نیز با توجه به محورهای اختلافی فوق گزارش شده است. فرقه‌های مورد اشاره اگر چه قبل از معتزله پیدا شدند، اما با مقایسه اندیشه‌های آنان با عقاید واصل و عمر بن عبید، ارتباط زنجیره‌ای عقاید طرفین و ناظر بودن هر یک به دیگری را می‌توان به روشنی دریافت.
۲۲. شهرستانی، *ملل و نحل*، ص ۵۲ - ۵۰.
۲۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید: همان، ص ۵۲ - ۵۱؛ *نشأة الفكر الفلسفی*، ج ۱، ص ۴۱۲ - ۳۹۱؛ *فجر الاسلام*، ص ۲۸۷؛ ماجد فخری، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ص ۶۲ - ۶۰؛ طاش کبری زاده، *مفتاح الماده*، ج ۲؛ مباحث مقدماتی کتاب *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*.
۲۴. شهرستانی، همان.
۲۵. مثلاً ابن مرتضی، غیلان دمشقی و جعد بن درهم را در عرض واصل آورده است.
۲۶. زهدی جارالله، پیشین، ص ۴۴.
۲۷. برای اطلاع از این مهم بنگرید: *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، نوشته حسین عطوان، ترجمه حمیدرضا شیخی.
۲۸. البته به نظر برخی در این زمان از شرایط خوبی برخوردار بودند، چرا که افزایش زنداقه و فعالیت‌های الحادی آنان موجب شد که مهدی عباسی از آنان استفاده کند. جرحی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۳، ص ۵۵۵.
۲۹. *ادب المعتزله*، ص ۱۴۲.
۳۰. این موارد برخورد را بنگرید: زهدی جارالله، *معتزله*، ص ۱۷۰ - ۱۶۸؛ سلیمان سلیم، *المعتزله*، ص ۵۷ - ۵۳.

۳۱. به عنوان نمونه و در صورت صحت گزارشها، می‌توان از گرایش ولیدبن یزید و مروان اموی به معتزله نخستین و یا روابط دوستانه منصور با عمروبن عبید و به کارگیری برخی از معتزله در دستگاه خلافت هارون یاد کرد. مجموعه این گزارشها را بنگرید: *المعتزله*، زهدی جارالله، ص ۱۷۰ - ۱۶۶.

۳۲. *المینة والامل*، ص ۲۰ به بعد. وی در اینجا اسامی این مبلغان را آورده است. همچنین بنگرید: *عمران عبدالحمید، دراسات فی الفرق والعقاید الاسلامیة*، ص ۱۲۵.

۳۳. گزارش مستند جریان محنت را در زمان سه خلیفه عباسی به همراه منابع آن بنگرید: *فضل الله زنجانی، تاریخ علم کلام*، ص ۱۷۹ - ۱۵۶.

۳۴. بنگرید: محمد عبده، طاروق عبدالحلیم، *المعتزلة بین التقدیم والحديث*، ص ۱۱۵ - ۱۰۹.

۳۵. زهدی جارالله، *المعتزلة*، ص ۱۹۰ - ۱۸۹.

۳۶. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۸۹ - ۸۶؛ سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۳۴۶.

۳۷. *تاریخ الخلفاء*، همان.

۳۸. زهدی جارالله، پیشین، ص ۱۹۲ - ۱۸۹.

۳۹. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۵، ص ۱۳۴؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۱۲، ص ۶.

۴۰. بنگرید: ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۷، ص ۱۸۷.

۴۱. همان، ج ۸، ص ۴۱.

۴۲. زهدی جارالله، پیشین، ص ۲۲۱ - ۲۱۱.

۴۳. تا جایی که امروزه نیز سخن از ظهور معتزله جدید به میان آمده است.

۴۴. فخری، *سیر فلسفه در جهان اسلام*، ص ۸۱؛ فاکوری، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ص ۱۳۷ - ۱۳۶؛ مقدمه *فضل الاعتزال وطبقات المعتزلة*.

۴۵. برای اطلاع از جزئیات این چهار مرحله تاریخ مراجعه کنید به مدخل «معتزله» در *دائرة المعارف اسلام* که در مجله *هفت آسمان*، ش ۲۰، توسط آقای حمید ملک مکان (البته با حذف بخشهایی از آن) ترجمه شده است.

۴۶. *رسائل المحاضر*، ج ۳، ص ۱۰۵ - ۱۰۴. رساله التربع والتدویر قاضی عبدالجبار دیگر مصادر شریعت را به عقل راجع دانسته و درباره ادله شرعی می‌گوید: «اول آن دلیل عقل است. زیرا با آن می‌توان بین خوبی و بدی تمیز داد و حجیت قرآن و سنت و اجماع را اثبات کرد. و چه بسا برخی از این ترتیب در منابع حجیت تعجب کنند و گمان نمایند که دلیل منحصر است به کتاب و سنت و اجماع و یا گمان نمایند که اگر عقل بر چیزی دلالت می‌کند در مرتبه متأخر است. در حالی که چنین نیست، چون خدای تعالی صاحبان اندیشه را مورد خطاب خود قرار داده و با عقل است که حجیت قرآن و سنت و اجماع نیز ثابت می‌شود. بنابراین عقل اصل و محور است. اینکه گفته‌ایم خطاب قرآن اصل است از آن جهت است که در آن اشارات است به آنچه عقول بر آن دلالت می‌کند و در آن ادله احکام شرعی نیز وجود دارد. با این همه، به واسطه عقل است که بین احکام فعل و احکام فاعل تمیز می‌دهیم و اگر عقل نبود راهی به شناخت موارد مؤاخذة و آگاهی از اشخاص و افعال شایسته مدح

و ذم باقی نمی ماند و اساساً از این جهت است که مؤاخذه از غیرعقل برطرف شده است. و اصلاً مؤاخذه فردی که عقل ندارد معنا ندارد. و زمانی که به وسیله عقل خدای یکتا را به خدایی شناختیم و دانستیم که او حکیم است و فهمیدیم که قرآن بر آن دلالت دارد و وقتی فهمیدیم که او را برای رسالت پیامبری فرستاده و با اعطای معجزه به وی او را از دورغ‌گویان جدا ساخته است، حجیت کلام رسول (صلی الله علیه و آله) را درک می‌نماییم و به دنبال آن هنگامی که رسول فرمود: «امت من هرگز بر خطا اجتماع نخواهند کرد» و یا فرمود: «بر شما باد همراهی با جماعت»، به حجیت اجماع پی می‌بریم». *فصل الاعتزال*، ص ۱۳۹.

۴۷. *دراسات فی الفرق والمذاهب*، ص ۱۲۸ - ۱۲۷.

۴۸. با نگاهی به تفاسیر معتزلی نظیر *تنزیه القرآن عن المطاعن و متشابه القرآن* قاضی عبدالجبار و *تفسیر کشف این نکته* به خوبی پیداست.

۴۹. گردآوری نمونه‌هایی از آن را بنگرید: محمدحسین ذهبی، *التفسیر و المفسرون*، ج ۱، ص ۴۰۰ - ۳۷۰؛ به عنوان نمونه آنها حتی برای توجیه عدل الهی و عوض دادن خداوند گفتند: چون حیوانات در هنگام ذبح رنج می‌بینند و این دستور خداست، پس باید عوضشان را از خدا به خاطر این رنج دریافت کنند: قاضی عبدالجبار، *المغنی*، ج ۱۳، لطف، ص ۴۵۶.

۵۰. مختصری از آن را بنگرید: زنجانی، *تاریخ علم الکلام*، ص ۳۲ - ۲۸. تفصیل آن را بنگرید: خواجه عبدالله انصاری *هروی در کتاب ذم الکلام*.

۵۱. نمونه‌هایی از آن را بر اساس منابع بنگرید: زهدی جارالله، *المعتزلة*.

۵۲. برای اطلاع از دیدگاه‌های فقها و محدثان درباره کلام و متکلمان بنگرید: خواجه عبدالله انصاری، *ذم الکلام*، باب پانزدهم؛ و نیز خلاصه‌ای از آن را بنگرید: فضل الله زنجانی، *تاریخ علم الکلام فی الاسلام*، ص ۴۰ - ۲۵؛ شبلی نعمانی، *تاریخ علم کلام*، ص ۲۷ - ۲۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طهری

سال چهارم - شماره ۱۵ - پاییز ۱۳۸۴